

شاعر و متفکر

جیمز. ل. پروتی

ترجمه: محمد رضا جوزی

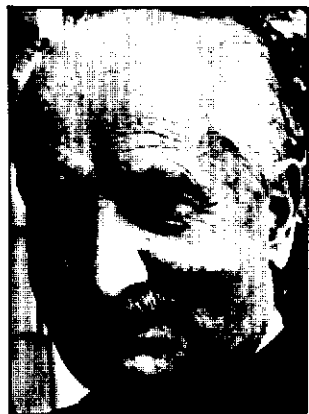
می‌شوند که هیدگر از آن گذشته است. به همین دلیل او تفکر خود را پس از گذشت از مابعدالطبیعه، تفکر بی‌خدا (gottloses Denken) می‌نامد، یعنی تفکری که مدعی است هیچ چیز از قدس و تعالی نمی‌داند.^۱ در نتیجه هیدگر در باب خدا ساکت است و معتقد است سکوت او درست و بجاست. "کسی که الهیات را، چه الهیات مسیحی و چه الهیات فلسفی را، تا بیخ و بن آن آزموده است، وقتی در این روزگار در قلمرو تفکر سخن می‌گوید ترجیح می‌دهد در باب خدا سکوت اختیار کند".^۲

ظاهراً از این سخن چنین بر می‌آید که به دنبال گذشت از مابعدالطبیعه، مسئله خدا دیگر منتفی شده است، اما برعکس، تفکر بی‌خدای هیدگر بر مسئله قدس و تعالی نه تنها باز و مفتوح است بلکه بسیار هم به آن توجه دارد. بدین لحاظ است که می‌گوید: "تفکر بی‌خدایی که می‌باید خدای فلسفه و خدای علت العلیل (causa sui) را ترک کند، شاید به همین دلیل به خدای مقدس و متعالی نزدیکتر باشد".^۳ این سخن چه معنایی دارد؟ معنای آن به طور صریح و آشکار تأیید خدای مقدس و متعالی است. علاوه بر این حاکی از آن است که تفکر بی‌خدا، یعنی سکوت پس از ترک خدای سنتی متافیزیک، "شاید نزدیکتر" به خدای قدس و تعالی باشد.

سکوت هیدگر ظاهراً دو پهلو و مبهم است؛



مولدرلین



مارتین هیدگر

ارتباط میان هولدرلین و هیدگر که از این پس به ارتباط شاعر و متفکر از آن تعبیر می‌کنیم، ارتباطی بسیار نزدیک و مهم است. طرح این موضوع، اگرچه ظاهراً با مسئله خدا از نظر هیدگر بی‌مناسبت می‌نماید، اما از آن جهت که می‌تواند به فهم مطلب کمک کند، در اینجا لازم است.

معنایی که هیدگر از ارتباط شاعر و متفکر در نظر دارد اساسی و حایز اهمیت است. این معنا تلویحاً مبتنی بر این اصل است که فیلسوف بماهوفیلسوف با طرز تلقی عادی و همگانی نسبت به خدا، یعنی آن طرز تلقی که متکی بر بودن یا نبودن خداست، هرگز میانه‌ای ندارد و از آن عدول می‌کند. وقتی دلایل هیدگر برای عدول از این تقریب مرسوم بررسی شود روشن خواهد شد که چرا او به تفکر هولدرلین در باب مسئله خدا تا این حد توجه دارد.

هیدگر با گذشت از مابعدالطبیعه نظر قاطع خود را در باب خدا به صورتی که اصحاب مابعدالطبیعه طرح می‌کنند ابراز داشته و از آن گذشته است. او صراحتاً از خدای مابعدالطبیعه روی گردانده و آن را ترک گفته است. وجود خدایی که در عالم دیگری پنهان شده برای هیدگر بی‌معنا است کما اینکه نبودن او هم بی‌معنا است. خداپرستی (theism) و خداانابرسی (atheism)، هیچکدام مورد اعتنا و تأیید هیدگر نیست و هر دو از وضع متافیزیکی ناشی

ولی دقت و تدبیر در متنی که این سخن در آن ذکر شده تا حد زیادی ابهام را از بین می‌برد. هیدگر در طرح مسئلهٔ قدس و تعالی، دو دعوی مهم را پیش می‌کشد؛ نخست این که باب قدس و تعالی در گذشته برای انسان گشوده بوده و دوم این که ابواب قدس در عصر حاضر به روی ما بسته است. با توجه به این دو دعوی مسئلهٔ خدا برای انسان در عصر حاضر عبارت است از غیاب قدس و انسداد عالم تعالی. بدین لحاظ اکنون دیگر بحث بر سر وجود خدا نیست بلکه بحث بر سر این است که کی و چه وقت این غیبت به پایان می‌رسد؟ برای ظهور و حضور قدس در ادوار پیشین تا چه حد باید اهمیت قابل شد؟ آیا خدا مرده و برای همیشه رفته است؟

هیدگر در رسالهٔ الشیء، برای قدس و تعالی در گذشته سه گونه ظهور و تجلی قابل است: ایزدیان یونان باستان، انبیاء بنی اسرائیل و احادیث عیسی مسیح (ع). اما این سه تجلی دیگر اکنون برای انسان وجود ندارد. برای انسان معاصر این امور نه معنا دارد و نه دارای نفوذ و تأثیر دینی است. به همین دلیل هیدگر در باره این ظهورات پیشین ساکت است و تفکر او به این امور ترتیب اثر نمی‌دهد؛ تفکر او بی‌خداست. غیاب قدس و تعالی در عصر ما که مورد اتفاق هیدگر و نیچه و هولدرلین است یکی از دلایل سکوت هیدگر است. دربارهٔ این غیبت البته بعداً سخن خواهیم گفت، اما نکته‌ای که اکنون باید یادآوری نمایم این است که با توجه به دو دعوی فوق‌الذکر "سکوت" بهترین روشی بوده که هیدگر برای بیان تفکر بدون خدای خود انتخاب کرده است.

اما اگر این دو دعوی را بیشتر مورد مذاقه قرار دهیم "سکوت" هیدگر مبهم و دو پهلو به نظر خواهد رسید. اینکه در گذشته، قدس و تعالی برای بشر حضور داشته، خود می‌تواند مؤید امکان بازگشت قدس و تعالی باشد و غیبت خدا را می‌توان وضعیتی موقت به شمار آورد. در نتیجه تفکر بدون خدای هیدگر و سکوت او جنبهٔ منتظرانه دارد.

سکوت هیدگر که ناشی از فرو بستگی ساحت قدس است امری مبهم است و می‌توان آن را به نوعی انتظار آماده‌گر برای علایم بازگشت مجدد قدس تفسیر کرد.

آیا خدا مرده و برای همیشه رفته است؟ پاسخ به این سوال کلاً در گرو مشیبت عالم قدس است. انسانها قادر به تأثیر و نفوذ در ساحت قدس نیستند و شاید حتی نمی‌توانند که بدانند

آیا باب عالم قدس به روی آنان گشوده خواهد شد یا خیر و هنگام این گشایش چه وقت خواهد بود. "اینکه چگونه و چه وقت خدا و ایزدیان، و تاریخ و طبیعت فرا می‌رسند و خود را در روشن‌گاه وجود، حاضر و غایب می‌کنند، به اختیار انسان نیست. بنابراین، تفکر بی‌خدای هیدگر مادام که ساحت قدس فرو بسته باشد به درازا خواهد کشید و تنها نشانه یا بشارتی از نزدیک شدن ساحت قدس می‌تواند مجوز پاسخ گفتن او دربارهٔ قدس باشد. ولی با اینهمه سکوت او شکسته شده. اما این هیدگر نیست که از حضور ایزدیان تکان خورده است، بلکه هولدرلین شاعر است. ارتباط این دو چنان است که شعر هولدرلین در باب قدس هیدگر متفکر را هم به واکنش و پاسخگویی در قالب کلمات وامی‌دارد و از این جهت است که رابطه این دو را باید مهم شمرد. تنها براساس این رابطه است که می‌توانیم به راز سخن هیدگر در اعلام فرا رسیدن و پدیدار شدن ساحت قدس پی ببریم.

اما قبل از آنکه به بررسی این رابطه پردازیم بهتر است این شاعر و متفکر را از لحاظ شأن و وضع تاریخی خودشان مورد نظر قرار دهیم. هیدگر وضعیت دنیای معاصر را با صفت "بی‌خانمانی" تعریف می‌کند پرسش از خانه و مکان و ماهیت انسان با لذات به پرسش از مکان ایزدیان مرتبط است. در تفکر اخیر هیدگر، چنانکه بعداً روشن خواهد شد، مأمن آدمیان و ایزدیان هر دو در "لوگوس" است. جواب سؤال از اینکه "خدا کجاست؟" همان است که بهر سیم "انسان کجاست؟" از نظر هیدگر این هر دو باهم در یک جا مقام و منزل دارند. بنابراین اگر یکی یا هر دوی آنها از جای خود خارج شده باشند، مواجههٔ میان انسان و قدس غیر ممکن خواهد بود. به نظر هیدگر در عصر حاضر آدمیان و ایزدیان هر دو از مقام خود به در شده‌اند. اما این چیزی است که شاعر (هولدرلین) اعلام کرده و متفکر (هیدگر) در آن تأمل و تدبیر می‌کند. از نظر هیدگر این بی‌خانمانی بدان معناست که انسان دیگر در موقع و مقام ذات خود قرار ندارد. ذات بشر امروز در غفلت از خطاب و ندای وجود است. انسان غربی به نظر هیدگر ذات خود را در خود بنیادی گم کرده و تمام موجودات را مورد و متعلق موضوعیت نفسانی خود می‌داند. تکنولوژی دیگر اکنون حاکم بر سرنوشت بشر شده و به او فرمان می‌دهد که هر چه بیشتر با ابزار صنعتی و علمی بر موجودات استیلا پیدا کرده و در آنها دخل و تصرف کند. عصر تکنولوژی

فقط شاعر است که می‌تواند به پرسش ما از اینکه خدا کجاست پاسخ دهد. تنها اوست که می‌تواند از سرّ قدس با ما سخن بگوید و از خدا و ایزدیان به ما خبر دهد.

خطری که به مراتب بزرگتر از جنگ جهانی سوم و تخریب کره‌ی ارض است، همانا انهدام ذات انسان و مسخ حقیقت اوست.

آخرین مرحله "پژوهش" متافیزیکی است که با افلاطون و ارسطو شروع شده است. ادعای فرانسیس بیکن مبنی بر اینکه علم، قدرت است، کاملاً با کوشش و تلاش متافیزیکی که سعی می‌کند هر چیز را از دید مبادی و علل آن بشناسد، وفق می‌دهد. تلاش تکنولوژی اکنون متوجه مهتری و غلبه فیزیکی بر طبیعت و کسب سلطه و اقتدار بر جمیع موجودات است.

با شروع انقلاب صنعتی اروپا در قرن هفدهم نسبت جدیدی میان عالم و آدم برقرار شد. انسان تکنولوژیکی نه تنها موقعیت خاص و متمایزی درعالم برای خود کسب کرد، بلکه با آن به معارضة و رویارویی برخاسته و درصدد کسب قدرت برای استیلا و غلبه بر عالمی است که در آن زندگی می‌کند. با این حال هیدگر معتقد است که تکنولوژی ابزار انسان نیست بلکه سرنوشت و تقدیر اوست. تکنولوژی به انسان قدرت بیش از اندازه بخشیده و او را به طرز هولناکی به سوی "ترقی" می‌راند. علاوه براین بشر معاصر غالباً از این تقدیر و سرنوشتی که بر او حاکم شده غافل است و به طرزی سطحی و ناشیانه فکر می‌کند که این اوست که تکنولوژی را هدایت می‌کند. خوف هیدگر از چنین وضعیتی فقط این نیست که انسان از مقابله "خودآگاهانه" با این تقدیر عاجز است، بلکه بیم آن دارد که دست تقدیر تکنولوژی، آدمی را از ذات و مقام اصلی خود به در اندازد. به عقیده او خطری که به مراتب بزرگتر از جنگ جهانی سوم و تخریب کره ارض است، همانا انهدام ذات انسان، مسخ حقیقت اوست. او این سخن را تأکیدی "عجیب" می‌داند. خطر در این است که آدمی حق انسان بودن خود را انکار و پایمال کند. "بنابراین موضوع اصلی، حفظ ماهیت ذاتی انسان است".

اکنون می‌توان گفت "بی خانمانی" - که سرنوشت کلی بشر معاصر است - عبارت است از بیرون افتادن انسان از خانه و ذات خود. از آنجا که ذات انسان در تفکر است و انسان موجودی است که پاسخ گفتن به خطاب وجود، حق ویژه اوست، لذا بی خانمانی او را باید به غفلت تام و تمام از وجود تفسیر کرد. به عبارت بهتر بی خانمانی ما در این عصر از ترک گفتن دار و دیار وجود است. خانه کجاست؟ ذات انسان چیست؟ (از نظر تاریخ وجود) انسان به لحاظ ذات خود موجودی است که قوام هستی - (ex - sistance) او به سکونت در جوار وجود است. انسان فقط در دار وجود است که ساکن خانه

خویشتن است. او وقتی در خانه است که در مجمع جمیع اشیا، در "لوگوس"، منزل کرده باشد. خانه انسان، "بیت وجود"، گشایشگاه وجود، و "عالم" است. وطن (Heimat) تفسیری که هیدگر از Heimkunft هولدرلین می‌کند عبارت است از "قرب به مبدأ". "وطن برای این سکونت تاریخی قرب به وجود است".

هیدگر به عنوان فیلسوف و متفکر به ندای وجود پاسخ می‌دهد و بیان می‌کند که منزلگاه حقیقی انسان کجاست. بنابراین می‌توان گفت که فیلسوف دارای این استعداد و کفایت منحصر به فرد است که در عین دور افتادگی تاریخی انسان از مقام اصیل خود، به مقام اصلی او در قرب وجود بیاندهد و بیان کند که جایگاه حقیقی او چیست و کجاست. اما تلاقی و دیدار میان انسان و ساحت قدس، مستلزم نوع دیگری از شنیدن و گفتن است. چه کسی در این عصر کفر و بی حقیقتی می‌تواند به این سؤال پاسخ دهد که "خدا کجاست؟" برای یافتن پاسخ این سؤال هیدگر به شاعر روی می‌آورد؛ آن هم شاعر شاعران، هولدرلین. درمؤخره کتاب *مابعدالطبیعه چیست؟* شاعر و متفکر این گونه توصیف شده‌اند که: "متفکر سخن از وجود می‌گوید و شاعر قدس را می‌نامد (می‌سراید)". "شاعر قریب و قرین ساحت قدس است و به ندای قدس لبیک می‌گوید، درست همانطور که متفکر نیز قرب به وجود دارد و به خطاب وجود پاسخ می‌گوید.

در بسیاری از موارد تمایز میان شاعر و متفکر از میان بر می‌خیزد. در چنین مواردی، از نظر هیدگر، شاعر نیز سخن از وجود می‌گوید. هیدگر، هم در کتاب *درآمدی به مابعدالطبیعه*، هم در رساله *مبدأ اثر هنری زبان* و شعر را باهم مرتبط می‌کند. "زبان خود بالذات شعر است". زبان، شعر نخستین و آغازینی است که یک قوم به مدد آن سخن از وجود می‌گوید. مثالهای بیشتر در این زمینه را می‌توان در رساله *هولدرلین و ذات شعر یافت*: "شعر افتتاح تسمیه وجود و تسمیه ذات جمیع اشیا است". "شاعر با تفکر شاعرانه خود به کنه و قلب وجود می‌رسد". آنچه مسلم است این است که شاعر و متفکر هر دو، سخن از وجود می‌گویند و هر دو مورد خطاب "لوگوس" هستند.

آخرین عبارات کتاب *فلسفه چیست؟* تقریباً به گونه‌ای خواننده را هدایت می‌کند که بتواند "خویشاوندی" میان شاعر و متفکر را در یابد. این عبارات که از قول ارسطو نقل شده‌اند در حکم راهنمایی برای حل این مسئله‌اند که:

* هیدگر معتقد است که تکنولوژی ابزار انسان نیست، بلکه سرنوشت و تقدیر اوست.

* در عصری که مردم بی خانمان در آن فراوانند، شاعر راه بازگشت به خانه را یافته است.



یعنی نامیدن موجودی در ساحت وجود است. هیدگر در اغلب موارد نامیدن را با کلمات تقریباً مشابه تعریف می‌کند. نامیدن (Nennen) به لفظ در آوردن و گفتن (sagen) است و گفتن نشان دادن (zeigen) است که خود به معنای حصول در تجلی‌گاه و گشایشگاه وجود است. کلام شاعرانه مسما یا آنچه را که نامیده شده در روشنایی "عالم" پدیدار می‌کند و در عین حال عالم از آنجا که عالمی "زمینی" است هنگامی که موجودی را در معرض نور و روشنایی قرار می‌دهد خود روی می‌پوشد و نهان می‌شود. شاعر کسی است که آنچه را که قدسی است می‌نامد. اگر هیدگر این نکته را تأیید کند، که البته می‌کند، در آن صورت باید گفت که شاعر میرنده‌ای خاص و ممتاز است. شاعر برای آنکه قدس را بنامد باید نسبتی خاص با وجود داشته باشد، او کسی است که وجود در شأنیت قدس بر او منکشف می‌شود. اکثریت قریب به اتفاق انسانها از چنین مکاشفه‌ای محرومند، لذا در غفلت از وجود به سر می‌برند. رابطه هیدگر با هولدرلین (ویارمیندس از میان متقدمین) در این است که او تصدیق‌کننده و اعلام‌کننده این موهبت شاعرانه است. هولدرلین از این موهبتی که به او داده شده سخن می‌گوید و هیدگر در تفسیر خود بر شعر هولدرلین چنین موهبتی را تأیید می‌کند. هولدرلین خود را همچون "فرد برگزیده‌ای"

*** هیدگر می‌گوید نبودن ایزدیان را باید بدان معنا گرفت که آنان خود را از ما غایب می‌کنند. فیض حضور خدا و ایزدیان از ما باز داشته شده است؛ و لذا آنان از ما روی پوشیده‌اند و حال در این زمان بدین منوال خواهد بود.**

"To on legetai pollachos" یعنی "یک شئی از حیث وجود خود به طرق متعدد تجلی می‌کند". این کلمات که بر صفحه عنوان کتاب معروف برنتانو در باب معانی متعدد وجود نزد ارسطو نوشته شده، حاکی از این است که: وجود خود را به اطوار و شئون متعدد متجلی می‌کند، و یا اینکه وجود، انسان را به طرق گوناگون می‌خواند و مورد خطاب قرار می‌دهد. خطاب و دعوت وجود، آدمی را مهیا و مستعد از برای پاسخ گفتن می‌کند. این خطاب صور مختلف دارد و در هر نوبت پاسخ متفاوتی را می‌طلبد. بنابراین "لوگوس" هم شاعر و هم متفکر را به خود می‌خواند و هنگام اجابت، متفکر سخن از وجود می‌گوید و شاعر قدس "لوگوس" را می‌نامد. لذا در عین اینکه هر دو دعوت وجود را اجابت می‌گویند شاعر به طور اخص سخن از ساحت قدس وجود می‌گوید و در نتیجه قدس را می‌نامد.

اینکه شاعر "قدس را می‌نامد" یعنی چه؟ و گوهر شعر از چه ساخته شده است؟ آیا وجود فقط به این دلیل "مقدس" است که شاعر چنین ادعایی دارد؟ هیدگر چه، آیا او شاعر است؟ از نظر هیدگر نامیدن یک شیء صرفاً به معنای وضع نشانه یا علامت برای چیزی بدان گونه که در علم سمانتیک مطرح است، نیست. نامیدن در درجه اول به زبان در آوردن

می‌بیند که ایزدیان او را به خدمت خویش خوانده‌اند. لذا او "نیمه ایزد"ی است که "برتر" از مردمان دیگر است و واسطهٔ میان آنان و ایزدیان است، و رسالت او رساندن فیض عالم قدس به ایشان است. بنابراین فقط شاعر است که می‌تواند به پرسش ما از اینکه خدا کجاست پاسخ دهد. تنها اوست که می‌تواند از سر قدس با ما سخن گوید و از خدا و ایزدیان به ما خبر دهد. از این رو هیدگر به کلمات خاص هولدرلین توجه کامل دارد و در اینکه او پیش شاعرانه هولدرلین را پذیرفته تردیدی نیست. هیدگر فقط شارح و مفسر آن چیزی است که شاعر می‌گوید و کلام شاعرانهٔ او را تصدیق می‌کند. بنابراین "ابضاحات" نام مناسبی برای شرح و تفسیر هیدگر بر اشعار هولدرلین است. در نحوهٔ رابطهٔ هیدگر و هولدرلین نکات دیگری وجود دارد که بعداً توضیح خواهم داد، اما نخست لازم است معنای "قدس"، "ایزدیان" و "خدا" را روشن کنیم.

نکتهٔ اول در تعریف قدس این است که قدس "مقام الوهیت و ساحت ایزدیان و خداست" این تعریف البته کمک زیادی به فهم معنای قدس نمی‌کند، اما همین نشانهٔ اندک، آنچه را که در فصل قبلی راجع به آسمان گفتیم به یاد می‌آورد. با همین توضیحات مختصر می‌توان تدریجاً معنای "قدس" را دریافت.

هیدگر در تفسیر "Heimkunft" هولدرلین "قدس" (das Heilige) و متعالی (das Höchste) را با معادل قراردادن آنها با صحو (das Heitere) یکسان می‌گیرد. او با بازی کردن روی کلمات heil (فلاح و رستگاری) و heilen (شفا) هر سه لفظ نخست را به معنای کل و شفا یافتن معنا می‌کند. اما از طرف دیگر قدس و رستگاری (Heil = فلاح و سعادت) را نیز با هم مرتبط می‌داند (das Heilige als Heil). هیدگر در تفسیر اشعار هولدرلین "علیین" و قدس را با استفاده از معنای نور تعریف و توصیف می‌کند. ذات یگانهٔ اعلی از آن سبب که منور محض و مطلق است برتر و بالاتر از نور است. ذات او روح آدمی را نور و بها می‌بخشد. بنابراین آسمان و ساحت قدس، مشرق و مطلع نوراند و زمین قابل نور و منور به نور آنهاست.

هولدرلین در نعت "یگانهٔ اعلی اشعار فراوانی سروده و عالم "قدس آسنی" را مقام و مستند او می‌شمارد. تمام این تعبیر ما را به یاد چیزهایی می‌اندازد که دیر زمانی است فراموش

* انسان غربی به نظر هیدگر ذات خود را در خود بنیادی گم کرده و تمام موجودات را مورد و متعلق موضوعیت نفسانی خود می‌داند.

کرده‌ایم. او نخست در بند نهم و دهم از اشعارش روزها را ساعات قدس می‌نامد و سپس در بند سوم تا هفتم از بخش دوم سخن از بهجت و سرور خویش از ششمنهٔ "لمعات قدس" می‌گوید که "سیمایش را تابناک کرده است" و بلافاصله وجه منیر خداوند را با افاضهٔ حیات و سرور از جانب او مرتبط می‌کند. در مرثیه‌ای که تحت عنوان سرگشته سروده از آن یگانهٔ اعلی به پدر تعبیر می‌کند. برای او آسمان و قدس هر دو مقام و منشأ حیات و سروراند: "آن یگانهٔ مبتهج به ذات خویش، پدر همهٔ ماست که باعث شادمانی است. آنکو که مقیم منزل صحو (Heitere = آسمان صاف و روشن) است بر آن است که نام منزلگاهش را بر او نهند. بلند پایه را اثیر (aither) نام کرده‌اند". از نزد یگانهٔ اعلی است که "باران می‌بارد و دل ابر را می‌گشاید"، از آنجاست که "ابرها بارور می‌شوند" و "نسیم دل‌انگیز وزیدن می‌گیرد" و "فصل دلکش بهار آغاز می‌شود". خداوند آن "خالق یکتایی" است که "فصول را تجدید می‌کند" و "پیران و سالخوردهگان را نشاط می‌بخشد، "می‌گشاید و روشنی می‌دهد" و مهمتر از همه اینکه "حیات را جاری می‌سازد".

بنابراین ساحت قدس مقام و جایگاه خداست. شاعر در مقام بیان قدسی و تعالی، خدا را نیز به ما می‌شناساند. زمین و ساحت قدس بنا

بر تجربهٔ شاعر مکمل یکدیگرند. ساحت قدس فراز مرتبهٔ زمین است اما در عین حال همراه زمین و برای زمین است. به همین ترتیب خداوند نیز اگر چه در مقام عز و علو شأن خود قرار دارد اما وجه منیر او مطلع انوار تابناکی است که سرور و حیات را به زمین ارزانی می‌دارد.

اکنون این سؤال مطرح است که هولدرلین و هیدگر چگونه خدا و ایزدیان را از یکدیگر تمیز می‌دهند؟ و هریک از آنها فی حد ذاته چه هستند؟ از نظر شاعر "ایزدیان" (gods) همان فرشتگانند که منادیان و رسولان عالم قدس‌اند. آنان ایما و اشارات قدس را به ما می‌رسانند. به عبارت دیگر آنان آیات قدوسیّت وجوداند که از ایشان به طور کنایی به حاملان نور تعبیر شده است. ایزدیان پیام آوران عالم اعلی به میرندگان، به مردمانند. فرشتگان حامل بشارت عالم قدس برای آن کسی هستند که تاب تحمل آن را دارد، یعنی شاعر؛ شاعر است که این پیام را به مردمان می‌رساند و با آنان سخن از قدس می‌گوید. تنها از این طریق است که ذات و حقیقت شعر شناخته می‌شود. شاعر انسان میرنده‌ای است که در مقام لقای جاودانگان و بی‌مرگان متمکن شده و در خدمت مردمان و فرشتگان هر دوست.

سرانجام این سؤال باقی می‌ماند که خدا کیست؟ این سؤال، پرسش از الوهیت خدا و ذات وجود اعلی است. ایزدیان پیام آوران خدا هستند و آنان را نباید با خدا که مقام او اعز و اعلی از همه کس و همه چیز است، اشتباه گرفت. اما به هر حال خدا کیست؟ هولدرلین یک مسیحی بود و این بدان معناست که خدای او خدای مسیحیت است و الوهیت او را باید از این طریق دریافت. اما در عین حال خدایی که در شعر Heimkunft، هیدگر به شرح و تفسیر آن پرداخته است در درجه اول "ذات یگانهٔ مبتهج به خویشتن" است که در اوصاف متداول مسیحیت از خدا نمی‌گنجد. علاوه بر این از این "ذات یگانهٔ مبتهج به خویشتن" در زبان کنایی عهد عتیق نیز سخن رفته است. اما آنچه فعلاً از لحاظ موضوع مورد بحث ما حایز اهمیت فراوان است این است که هیدگر در تفسیر خود از این شعر و اشعار دیگر هولدرلین با استناد به کلمات شاعر مدعی است که وی در توضیح معنای قدس تنها به‌طور غیر مستقیم از این خدا نام برده است و بدین جهت او نیز از تأیید آشکار خدا عذر می‌خواهد. وی ابتدا این عبارت هولدرلین را ذکر می‌کند که گفته است: "حوصله‌ی سرور ما تنگتر

از آن است که معرفت او در آن گنجد. به عبارت دیگر آن ذات یگانه مبتهج به خویش که بخشنده بهجت به آدمیان است به قدر کافی از بهجت خود به شاعر نداده است و شاعر، عاجز از معرفت اوست. آنچه هیدگر از این سخن می‌فهمد این است که معرفت یعنی نامیدن آن ذات یگانه مبتهج به خویش و پیدآوردن یگانه اعلی در کلمات، نه اینکه سخن از صحو و مقام او گفتن و از پی مقام او بر او نام نهادن ... این کلمات مقدس اسمایی نیستند که بتوانند حقیقت او را بنامند. لذا به عقیده هیدگر شاعر هرگز یگانه قدوس را نمی‌نامد، بلکه از مقام و مکانت او و از آیاتی که از آن مقام رفیع براو نازل شده است سخن می‌گوید. هیدگر این تفسیر را به آخرین ابیات Heimkunft مستند می‌کند و اگرچه ظاهراً عجیب می‌نماید اما هولدرلین نیز تأیید می‌کند که آن ذات یگانه مبتهج به خویشتن هرگز نامیده نشده است:

"پس آیا باید آن یگانه اعلی را بنامم؟

هیچ خدایی آنچه را که ناسزاست دوست نمی‌دارد.

حوصله سرور ما تنگتر از آن است که معرفت او در آن گنجد.

چه بسا که باید سکوت پیشه کنیم.

اسماء قدسی مستأثرنند"

شاعر از آنجا که اسماء قدسی را مستأثر می‌داند، موسیقی سازی یعنی سرود بی کلام را بهترین نوع اجابت و پاسخ به خدا می‌داند. شاعر نیز مانند متفکر مورد خطاب و دعوت وجود است و شعر، لبیک گفتن به این دعوت است. از طرف دیگر شاعر مورد دعوت و خطاب ایزدیان که پیام آوران خدا هستند نیز می‌باشد. شاعر فقط به این علت شاعر است که او را برای نامیدن قدسیان فرا خوانده‌اند "اما ایزدیان فقط با مخاطب ساختن و دعوت از ماست که می‌توانند نامیده شوند و کلمه‌ای که ایزدیان بدان نامیده می‌شوند همانا عین اجابت کردن این دعوت است"

بنابراین خذلان شاعر در نامیدن خدا از ناحیه او نیست بلکه "خذلان" خداست. اوست که مخدول می‌کند و از شاعر دوری می‌گزیند. به عبارت دیگر اوست که شاعر را از دعوت برای نامیدنش محروم می‌سازد. خدا به حکم مشیت خویش ناشناخته است و ناشناخته خواهد بود. او یگانه‌ای کامکار و مبتهج به ذات خویشتن است که بهجت خود را از ما دریغ می‌دارد. خدا کیست؟ خدا چیست؟ ما چه می‌دانیم و چه می‌توانیم بگوییم؟ حتی شاعر این میرنده

شنیده است. ولی به هرحال تصمیم گرفته معنای شعر را آنچنان که هولدرلین بیان می‌کند. جدی بگیرد. بنابراین از تأملی که هولدرلین در قابلیت خود کرده است برای هیدگر معلوم شده که شعر چه می‌تواند باشد و شاعر کیست و از همین جا به "خویشاوندی پنهان" بین شاعر و متفکر پی برده است.

خصوصیت اصلی و اساسی شعر از نظر هیدگر این است که شعر متعدد به زمان بوده و ادواری است. کار شعر این نیست که حقایق ازلی و ابدی را بیان کند. بلکه باید گفت از آنجا که این شاعر معاصر منتظر یک وقت تاریخی است، شعر هم بالذات یک امر تاریخی است. هولدرلین شاعر، منتظر آن چیزی است که خواهد آمد و هیدگر هم در واقع مدعی است که این شاعر تعیین کننده وقت و زمان جدیدی است. او شاعری است که در خدمت الوهیت است و وقت جدید را به همه ما اعلام می‌کند:

"اکنون وقت ایزدیانی است که گریخته‌اند و وقت خدایی که می‌آید. زمان زمانه عسرت است زیرا که زیر بار دو نه است: نه دیگر ایزدیانی که گریخته‌اند و نه هنوز خدایی که می‌آید."

این اعلام هولدرلین که در روزگار او نابهنگام تلقی می‌شد اکنون دیگر چنین نیست. اکنون بسیاری از شاعران می‌توانند گواهی بدهند که سخنان هولدرلین بیش از هر وقت دیگری معرف روزگار ما و تاریخی است که فرا می‌رسد. در اینکه ایزدیان گریخته‌اند جای تردید نیست و این امر به وقوع پیوسته است. هیدگر و هولدرلین هیچکدام کوششی برای توضیح این سخنان نمی‌کنند، اما فهم آن با توجه به آنچه قبلاً گفتیم دیگر دشوار نیست. غرض از اینکه ایزدیان گریخته‌اند بیان این مطلب است که این منادیان حضرت قدس، دیگر انسانها و خصوصاً شاعران را به محضر خویش نمی‌خوانند و میان جاودانگان و میرندگان دیگر مواجهه‌ای دست نمی‌دهد. از عواقب چنین متارکه‌ای، قطع فتوح و سد ساحت قدس است.

عصر تکنولوژیک ما دنیوی شدن و کفر خود را قبول دارد. در عالم سراسر بشری شده ما دیگر خبری از ایزدیان نیست. ماییم و کثرتی از اشیای پراکنده که پیوسته اندازه می‌گیریم و در آن تصرف می‌کنیم.

گریختن ایزدیان حاکی از سپری شدن یک گذشته تاریخی و انتظار برای تاریخ دیگری است که فراخواهد رسید. هولدرلین فقط از غیبت الوهیت سخن نمی‌گوید و این تمام آن چیزی

* اینکه در گذشته قدس و تعالی برای بشر حضور داشته، خود می‌تواند مؤید امکان بازگشت قدس و تعالی باشد.

صاحب موهبت نیز که می‌توانست چیزی بگوید، سکوت اختیار کرده است، اینجاست که معنای حقیقی شاعر عصر ما، هولدرلین، روشن می‌شود.

چرا هیدگر، هولدرلین را به عنوان "شاعر شاعران" برگزیده است؟ و چرا در باب خدا و ایزدیان خود را به این شاعر خاص متعهد کرده است؟ او در آغاز یکی از اولین رسالات خود بنام هولدرلین و ذات شعر، قرائن و اشاراتی برای پاسخ به این سؤال به دست داده است. به طور اجمال حاصل سخن او این است که جدی گرفتن شعر متضمن تصمیم گیری در باب حاق ذات شعر است. "هولدرلین شاعر با مهارت و قدرتی شاعرانه به طور صریح در باب ذات شعر دست به نگارش زد. او در اشعارش با بیان حقیقت شعر ما را ناگزیر می‌کند که در باب شعر به طور کلی و در باب شعر او به طور اخص تصمیم بگیریم. او مارا مجبور می‌کند که تصمیم بگیریم آیا شعر (و خود او را) جدی می‌گیریم یا خیر. هیدگر تصمیم گرفته است که شاعر را جدی بگیرد و از نظر حقیقت شعر به این شاعر خاص توجه کند. علت تعهد هیدگر به هولدرلین را فقط می‌توانیم حدس بزنیم، اما نمی‌توانیم آن را به طور قطع بیان کنیم. او احتمالاً هم سخنی عمیقی با آنچه هولدرلین می‌گوید دارد و شاید هم آنچه را که هولدرلین گفته است به مراتب بهتر دیده و

نیست که او اعلام کرده است. بلکه با اندوهی تلخ خیر از این می‌دهد که دیگر آن مواجهاات پیشین با الوهیت در این روزگار معنا و مفهومی ندارد. هیدگر در رساله‌ی *الشی* بر این موضوع تأکید کرده و آن را به خوبی تفسیر می‌کند هیدگر می‌گوید: نبودن ایزدیان را باید بدین معنا گرفت که آنان خود را از ما غایب می‌کنند. فیض حضور خدا و ایزدیان از ما باز داشته شده است، لذا آنان از ما روی پوشیده‌اند و حال در این زمان بدین منوال خواهد بود. هیدگر هویت ایزدیانی را که گریخته‌اند به ما می‌شناساند: ایزدیان یونان باستان، ایزدیان عهد انبیاء بنی اسرائیل، و ایزدیان مواعظ عیسی مسیح

باتوجه به آنچه گفتیم معنای زمانه عسرت بهتر روشن می‌شود. ایزدیانی که نام بردیم واسطه‌ی ما و الوهیت بودند که خود را از ما نهان کرده، یا در شرف نهان کردن خویش از ما هستند. این بدان معناست که ادیان هر چه بیشتر از باطن تهی شده و تنها صورت ظاهری از آن به‌جا مانده و نشانی از حضور الوهیت در آن به چشم نمی‌خورد.

علاوه بر این، غیاب خدا و ایزدیان از نشانه‌های زمانه عسرت است. هولدرلین معتقد است زمانی خواهد رسید که انسان در این عصر "بشرانگاری" بیش از پیش نیازمند الوهیت خواهد شد و به خلائی که "بالای سر آنهاست" پی خواهد برد و روزگار عسرت و تنگی تا آن هنگام به درازا خواهد کشید. شاید کسانی که قبلاً به غیبت ایزدیان پی برده‌اند در حال آزمودن چنین عسرتی باشند، اما برای دیگران احساس غیبت ایزدیان فقط به تازگی شروع شده و هنوز تلخی زمانه عسرت را تجربه نکرده‌اند. سخن هولدرلین هنوز پایان نیافته، خیر از مقدم خدایی می‌دهد که می‌آید. زمان اعلام شده از آن سبب زمانه عسرت است که در انتظار خدای آینده است. ابهامانه است اگر بخواهیم کلمات را شرح و تفسیر کنیم آنها خود به روشنی با ما سخن می‌گویند. اگر چه او آنچه را که شاعر اعلام کرده تفسیر می‌کند اما آنها عین سخنان اوست. این مطالب ما را به مسئله ارتباط شاعر و متفکر باز می‌گرداند و تنها با پاسخ به این مسئله است که می‌توانیم به تفکر هیدگر در باب الوهیت پی ببریم. درست در همین جاست که می‌توان ارتباط میان شاعر و متفکر و نسبت میان هیدگر و هولدرلین را بررسی کرد. ماهیت شاعر را قبلاً رسیدگی کردیم، ولی اکنون جای دارد که قدری بیشتر به تفصیل مطلب بپردازیم.

شاعر، انسانی تاریخی است زیرا انتظار می‌کشد و حتی زبان جدیدی را تعیین می‌کند. اما انتظار کشیدن او پاسخ به دعوتی تاریخی هم هست. شاعر میرنده‌ای است که ایزدیان او را دعوت کرده‌اند تا آنان را در کلمات، ظاهر و آشکار کند. شعر هم پاسخ به این دعوت است و هم تکلم وجود (قدس) که به زبان درآمده‌است. شاعربه طور اخص برای نامیدن قدس و قرار دادن آیات و نشانه‌های الوهیت در کلمات فراخوانده شده، اما برای این کار می‌بایست از آدمیان و زمین هم سخن بگوید. او باید بگوید که چگونه ایزدیان و انسانها، و زمین و آسمان با هم می‌پیوندند و از هم می‌گسلند. بنابر این شاعر، هم شاعر ایزدیان است و هم شاعر مردمان. او میرنده‌ای است میان این هر دو: الوهیت از زبان او با مردم سخن می‌گوید. چنین چیزی فقط به این دلیل میسر شد که شاعر میان زمین و آسمان است یعنی او را به جایگاهی میان ایزدیان و انسانها بر کشیده‌اند که مواجهه میان آنان امکان پذیر است. مرتبه شاعر نزدیک به نور و قدرت ایزدیان است اما در عین حال در معرض قهر مستقیم حضرت قدس هم هست. غرض از این نکته، تأکید مجدد بر ماهیت خاص و استثنایی شاعر و یادآوری این مسئله است که او مورد خطاب (مطلوب) ذات الوهیت و مرتبط با اوست. آخرین مشخصه شاعر که باید از آن سخن بگویم نحوه ارتباط او با متفکر است. آنچه هیدگر از Heimkunft هولدرلین استنباط می‌کند این است که شاعر آن کسی است که به خانه باز آمده است. در عصری که مردم بی‌خانمان در آن فراوانند، شاعر راه بازگشت به خانه را یافته است. این تفسیر هیدگر از شعر و شاعر است. در شعر Heimkunft هولدرلین خود را به عنوان سرگشته‌ای توصیف می‌کند که راه بازگشت به خانه را پیدا کرده است. با توجه به همین شعر است که می‌توان معنای خانه و بازگشت به خانه را فهمید. هیدگر تا آنجا پیش می‌رود که می‌گوید پیشه شاعری عین بازگشت به خانه است

بنا به نظر هیدگر به خانه آمدن رجوع به خانه وجود است. یعنی بازگشتن به قرب وجود و قیام (ex-sist) در گشایشگاه وجود. به عبارت دقیقتر مراد از به خانه آمدن شاعر "بازگشتن او به قرب مبدأ" است. هیدگر در رساله تذکر نسبت به شاعر مبدأ را عبارت از مبدأ بهجت و یا همان یگانه مبهتج به ذات خویش می‌داند. اما این مبدأ در پرده اسرار نهان است. او خدایی است که به مشیت خود از ما نهان شده است و ما را راهی

به معرفت او نیست. آنچه از او می‌دانیم این است که او باطن و خفی است و تنها به اسم "هولباطن" بر ما ظهور کرده است. بنابر این قرب به مبدأ یعنی نزدیک شدن به راز و از نظر هیدگر به خانه آمدن، اصلاً معنای راز دانی و "اهتمام در حفظ راز" است. شعر "بازگشت به خانه، با به زبان درآوردن حضور" اسرار آمیز و نهانی خدا، خود عین بازگشت به خانه و تقرب به مبدأ است. ماهیت استثنایی و ممتاز شاعر در همین بازگشت به خانه است. تنها شاعر است که مخاطب حضرت اله و مقرب اوست و لذا تنها اوست که به "خانه" باز آمده است. زیرا خانه، مقام قرب به خداوند خفی است. شاعر سرودی بی کلام در جواب دعوت خدا می‌سراید اما سرایش و سرود خوانی او برای مردم نیز هست. او واسطه است، واسطه میان خدا و میرندگان. او میرنده‌ایست که مواهب ملکوتی را دریافت کرده و به مردم می‌رساند. بنابر این سرود و شعر او برای مردم است. شعر بر حسب این تفسیر وسیله‌ای است که به مدد آن قدس با میرندگان سخن می‌گوید. اما میرندگان اغلب یا نمی‌خواهند و یا نمی‌توانند چنین شعری را بشنوند و آن را جدی نمی‌گیرند. شمار اندکی از میرندگان به شعر گوش می‌دهند، اما برخی دیگر که قرابت و تجانس روحی دارند استعداد قبول کلام شاعرانه را دارند. هولدرلین Heimkunft خود را به این گروه دوم که خویشاوند یکدیگرند تقدیم کرده است. هیدگر خود را از شمار اینان می‌داند. آنها که شعر را می‌شنوند و می‌پذیرند متفکرانند و یا به تفسیر خود او کسانی هستند که اهل تذکرند. هیدگر معتقد است اگر از کلام شاعرانه حفاظت نشود فوراً به یک امر بی‌اهمیت و عادی تبدیل خواهد شد و تجلی شاعرانه ساحت قدس اگر در قلب و ذهن کسانی که مخاطب او هستند ریشه ننداند بلافاصله به لفاظی محض مبدل می‌شود. بنابر این رساله تذکر نسبت به شاعر برای حافظان، خبرگان، متعمقان، متدبران و بیش از همه برای بلند همتان است. انسان نه تنها شعر را می‌شنوند، بلکه به آن اهتمام دارند. هیدگر نگاهبانی از کلام شاعر را "تحفظ" (sparen) می‌نامد. بنابر این شاعر نیازمند متفکر است تا از انکشاف قدس حفاظت و نگاهبانی کند. شاعر با طیب خاطر به دیگران می‌پیوندد تا شاید بدانند که چگونه کمک کنند.

مسئله ارتباط شاعر و متفکر که از آن در اینجا سخن گفتیم مکرراً در آثار هیدگر مورد

بحث قرار گرفته است. نسبت میان این دو چنان است که گاهی فرق نهادن میان آنها مشکل است و خواننده می‌تواند مدعی شود که هیدگر در آن واحد هم متفکر و هم شاعر است و از معانی لفظی و ادبی *رسالة الشيء و انسان، شاعرانه* بر زمین سکنتی گزیده است بر این مدعا دلیل آورد. البته گاهی نیز خلاف این مدعا را می‌توان داشت و با کاستن از اهمیت معنای برخی از مستندات شعر تعبیر متفکر را فقط برای فیلسوف وجود بکار برد. به این ترتیب تفکر یعنی "تذکر نسبت به وجود" نه "تذکر نسبت به شاعر". اما باینحال در سراسر آثار هیدگر همیشه تفکر با مبالغت و اهتمام نسبت به کلام شاعرانه آمیخته است و شاهد آن رساله "تذکر نسبت به شاعر" است. این رساله که از رسالات اولیه هیدگر است کاملاً با رسالات اخیر او مانند نامه در باب بشر انگاری تطابق دارد و هر دو گواه بر هیدگر متفکری هستند که با هولدرلین شاعر ارتباط دارد.

از این گذشته تلقی هیدگر از خویشتن به عنوان متفکر، ریشه در ارتباط او با شاعر دارد. از این رو "تفکر" را باید کاملاً با توجه به بصیرت شاعرانه معنا کرد. مفهوم تفکر به گونه‌ای که در رساله "تذکر نسبت به شاعر" آمده به عنوان مفهوم حقیقی تفکر در آثار دیگر هیدگر مورد تأکید قرار گرفته است. او به صور گوناگونی متفکر را به عنوان حافظ و نگاهبان مطرح کرده است. در رساله "میدان اثر هنری صراحتاً سخن از ضرورت "محافظان" گفته شده. در رساله *الشیء* تفکر به عنوان "تذکر" توصیف شده که می‌گذارد شبی "شبی" باشد و عالم را که عبارت از نَسب چهارگانه است بگشاید و آشکار کند.

تذکر به معنای سلبی آن چیز نینگاشتن است و به معنای ایجابی آن "یقظه" یا بیداری توأم با مراقبت است که اشیا را چنانکه هستند می‌گذارد که باشد. در رساله موسوم به "Bauen Wohnen Den Ken" تفکر را با دو صفت سکونت گزیدن و ساختن تعریف می‌کند. سکونت گزیدن نخستین فعالیت ذاتی انسان است که غایت آن "مراقبت کردن" است. بنابر این می‌توان گفت تفکر نوعی سکونت گزیدن است که غایت آن حفظ و مراقبت از "اشیا" است و سکونت گزیدن نیز مستلزم ساختن است که علاوه بر معنای ظاهری آن که بنا کردن باشد، مفید معنای تربیت و حضانت و حفاظت و زراعت و مراقبت نیز هست.

رساله *وارستگی (Gelassenheit)* مؤید این معنا از تفکر است. در این رساله هیدگر تفکر

* شعر، نامیدن قدس است

حسابگر یا اعداد اندیش را در مقابل تفکر قلبی یا حضوری قرار می‌دهد. او برای تفکر علاوه بر صفت "مراقبت" صفت انتظار را نیز قابل می‌شود؛ همان طور که دهقانان برای روییدن و ثمر دادن دانه انتظار می‌کشند. در رساله نامه در باب بشر انگاری هیدگر انسان را هم نگاهبان وجود و هم شبان وجود می‌نامد. در تمامی این رسالات هیدگر بر اولویت تفکر قلبی که تکلیف آن اندیشیدن به حقیقت وجود است تأکید می‌کند. علاوه بر اینها کار تفکر به زبان در آوردن کلمات ناگفته وجود است و این میسر نیست مگر پس از تدبیری طویل و خموشانه در خطاب وجود.

خلاصه آنکه تفکر، تفکر وجود است اما از آن حیث که به اشیا می‌مربوط می‌شود که شاعرانه دیده و گفته شده‌اند، تفکر در صورت به تحفظ، مراقبت، حراست، تربیت، حضانت، انتظار و سرانجام وارستن نیز هست. در تمام این اوصافی که برای تفکر قلبی برشمریم به خوبی می‌توان دریافت که این نوع تفکر، خلاف تفکر حسابگر است که کار آن استیلای بر اشیاست. تذکر، اندیشیدن به "اشیا" در لوگوس و نَسب چهارگانه آنهاست.

در اینجا باید بار دیگر به خاطر بیآوریم که شعر چیست و شاعر کیست. شاعر میرنده‌ای برگزیده است که وجود، او را مخاطب ساخته و فرا خوانده است. او بیشتر می‌شوند، بیشتر می‌بیند و در نتیجه بیشتر می‌گوید. متفکر کسی است که این "بیشتر" را از شاعر می‌شنود اما به قدر او مورد عنایت نیست؛ اما منزلت او در این است که حافظ حقیقت شاعر است.

شعر، نامیدن قدس است، اما یک تکلیف تاریخی است. هولدرلین به کسانی که گوش شنیدند او را داشتند زمان جدیدی را اعلام کرد. زمانی میان دو حدنه - دیگر ایزدبانی که گریختند و نه - هنوز خدایی که می‌آید، لذا شاعر، زمانه ما را زمانه عسرت می‌نامد و متفکر فرا خوانده شده است تا از آنچه شاعر اعلام کرده محافظت و نگاهبانی کند. در اینجا است که هیدگر متفکر کما هو حقه شناخته می‌شود. هیدگر با شاعر در خانه وجود سکونت گزیده است. این بدان معناست که او نیز در قرب وجود و دانای

راز خدایی است که خواهد آمد. متفکر برای نگاهبانی و حفاظت از سرود بی‌کلام شاعر باید در عسرتی که از غیاب خدا پیدا شده است به سر برد. او نه مجاز است که مأیوسانه از قدس روی بتابد و نه با خواندن خدای کهن یا خدایانی که خود برای خویشتن ساخته است، دل خوش دارد. او باید مراقب و منتظر بوده، مهیای خدایی باشد که می‌آید. این است معنای صبری که هیدگر در رساله *وارستگی (Gelassenheit)* از آن سخن می‌گوید: وارستگی، فتوح از برای آنچه که در انتظار آن هستیم تفکر مستلزم یقظه و مراقبه است. در رساله "Bauen Wohnen Denken" میرندگان عالم چهار ساحتی به نحو دقیقتری نسبت به رساله *الشیء* توصیف شده‌اند. در رساله اخیر میرندگان به عنوان کسانی که منتظر ایزدیان هستند توصیف شده‌اند. اما وظیفه متفکر هیچ کجا بهتر از رساله *تذکر نسبت به شاعر* توضیح داده نشده است:

او باید بدون ترس از کفر ظاهر همراه خذلان خداوند به سر برد. و در این ملازمت خذلان که مقدر گردیده به قدر کافی صبر کند تا سرانجام از پس این غیبت و خذلان خدا، کلمه نخستینی که با آن یگانه اعلی را بنامد بر او افاضه شود.

اکنون که از تعریف شاعر و متفکر فارغ شدیم تنها چیزی که باقی می‌ماند آن است که نظر هیدگر را مستقیماً در باب خدا جویا شویم. حاصل گذشت از مابعدالطبیعه برای او این است که دیگر خدای فلسفی را تأیید نمی‌کند. در نتیجه باید گفت که این فیلسوف از خدای مألوف و معمول فلسفه اعراض دارد. و چون چنین است تنها راه هیدگر برای اذعان به خدا این است که با ذوق حضور و یافت قلبی او را بیابد. اما چنانکه دیدیم وظیفه متفکر این است که قلب او در برابر وجود گشاده باشد ولی نه وجود به معنای خاص قدسی آن. وظیفه خاص شاعر این است که از برای ذوق حضور خداوند باز و مفتوح باشد. هولدرلین چنین بوده است، اما هنوز خدا را نمی‌نامد، زیرا به دیدار او نایل نشده است. ولی در عوض می‌گوید: چه بسیار باید که سکوت پیشه کنیم، اسماء قدسی مستأثرند.

بنابر این توقع داریم که هیدگر چه بگوید؟ متفکر به عنوان حافظ و نگاهبان چنین حقایقی فقط می‌تواند همراه شاعر در این زمانه عسرت سکوتی انتظارآمیز داشته باشد. او تنها می‌تواند خموشانه در انتظار خدایی باشد که شاعر اعلام کرده است.